

از کوزه همان تراود که در اوست !

[همکاران محترم پورتال افغان جرمن آنلاين! وبسایت افغان پيپر، مربوط به سازمان استخبارات ايران است و نزديماً به حيث يك منبع معتبر شناخته نميشود، از استناد به اين سايت جداً خود داری شود.] اداره افغان جرمن آنلاين

درين ايامی که مصادف با چهل و پنجمين سال تحول افغانستان بدور نوين و آغاز جمهوريت در افغانستان است صاحب قلمان ما با نظر اندازی به آئينه جمال خود و محتويات ما فی الضمير خود و هر آنچه تا همين ۴۵ سال بصورت باطنی و يا علنی در مکنونات قلب و خاطرۀ خود داشتند روی کاغذ سفیدی ريخته و بعضاً مطبوعات بيچاره ما را چنان بيچاره تر از روزگار امروز وطن تمثيل کردند که اشک در چشم خشکی ميکند.

جناب دوکتور نور احمد خالدی تحت عنوان < عواقب کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ > در سايت وزين افغان جرمن آنلاين؛

جناب سيد مسعود حسيني تحت عنوان < جمهوري خودکامه محمد داوود > در نشريۀ معلوم الحال مسما به "افغان پيپر"؟؟ جناب غلام فاروق عزيزی تحت عنوان < چهل و پنجمين سالگرد اولين رياست جمهوري افغانستان > در همان نشريۀ معلوم الحال قبل الذکر.

و جناب محمد اعظم سيستاني کانديد اکاديميسين تحت عنوان < کودتای ۲۶ سرطان و کودتای ۷ ثور هردو محصول دهه دموکراسی! > در سايت وزين افغان جرمن آنلاين.

در آغاز سخنم از آن جنابی یاد آور ميشوم که با آنهمه نزديک سازی ها و همکاریهای بيدريغ در زمانش با بنياد گزار عصر جمهوريت نوين افغانستان حتی پينه شدن سر زانوی عمر داود! با اين مقال خويش آنچه را از ساليانی در مافی الضمير خود داشتند روی کاغذ سفیدی ريختند. گرچه شخصاً و مستقيماً با محقق محترم و دانشمند گرامی و طنم جناب دوکتور نور احمد خالدی شناسائی و تماس ندارم ولی به ثمر زحمات و آثار قلمی شان علاقه داشته و هميشه مطالب شان را مطالعه می کنم که بهمين روال امروز نیز نوشته دو صفحه ای شانرا - مگر با بهت و حيرت خواندم! - بخاطريکه چون جناب شان اينقدر فراست و توان علمی داشتند که با همکاری با عمر داود شهيد يک ماهيت کار و شخصيت علمی شانرا خوب ميدانستم و از سوابق تحصيلی آن شهيد منور و خلیق که تا سطح ديپلوم انجنيري بوده اطلاع داشتم و باز با شناخت نزديکه با شهيد گرامی مرحوم علی احمد خرم وزير پلانی که دو سال بعد تر از ما پوهنهی حقوق و علوم سياسی را در سال ۱۹۵۶ به پايان رسانيده و با آغاز مامورين دولت در وزارت پلان جديد التشکيل مراحل ارتقائی را طی نموده و بمقام وزارت رسيدند و خوب بخاطر دارم روزيکه با شهيد سيد وحيد عبدالله معاون و سر پرست وزارت امور خارجه در اطاق شان کار ميکرديم - تلفونی آمد و با چرا و چنين و چنان گفتن ها گوشي تلفون را به جایش گذاشته و رو بمن کرده برويم که خرم صاحب را کشتند. و بدون ضياع وقت به شفاخانه جمهوريت رفتيم که با جسد بی جان آن انسان نیک و فعال و خوب با جرأت - مواجهه شدیم.

ولی با سر تا پا قرائت همين نوشته خالدی صاحب تعجبم برين است وقتيکه جناب خالدی خودرا اين قدر منور و بخصوص محرم و قابل اعتماد ساخته بودند که رئيس جمهور وقت جلو زبان خود / يعني تهيه بيانیه تاريخی خود در لوی جرگه / را بدسترس شان قرار داده بودند؟ که تنها همکاران بيحد نزديک و هم مجلسان بسيار بسيار محرم شان از آن اطلاع داشته و تا امروز هيچ

کسی پا از گلیم محرمیت و پاک دلی خود نکشیده و از همچو افتخارات خود هم یاد کرده اند چطور شد که این مایه علمی افتخار ما یک مرتبه پوستین را چپه پوشیده - آن رژیم را که حلقه گوش و قلم و زبانش بودند؟ تلگ و ترازو کرده و به ۴ کتاب کافر میخوانند؟ البته این زبان و قلم و آن درایتی را که داشتند - پس اگر شرف شرف نگوئیم - شهامت واقعیت گوئی شان در همان زمان چرا خفته بوده و تابع ملحوظاتی بوده اند؟ و یا ممکن خدا نا کرده! طلسم شان در رشته گک غیر مرئی در ماورای خط و سرحد بسته بوده که یقیناً درایت خموشانه و حتی تا امروز متضمن آن بوده است!؟!

در آغاز دور خلق و پرچم که بازهم هیأت شوروی برای مذاکره و امضای قرار داد هفت ساله همکاری اقتصادی بین افغانستان و شوروی بکابل آمدند و هنوز هم مدیر روابط اقتصادی وزارت امور خارجه بودم در حالی بحیث نماینده وزارت امور خارجه در هیأت جانب افغانستان عضویت داشتم - محمد خان جلاللر بحیث وزیر تجارت رئیس هیأت افغانی بود.

جلاللر که ملک را شغالی و خود را کرسی دار واقعی و وارث پدر پنداشته بود با آغاز سخن در مراسم افتتاح جلسه و معرفی خودی سخنش را از / به اصطلاح پدر مهاجر شده ازبکستانی / و شخصیت آور خود شمرده و علاوه نمود - این پدر با افتخارم بود که با استقبال از نهضت لنینیزم بحیث اولین منشی حزبی در شهر تاشکند انتخاب شد و هم او بود که با بنیاد گزاری سیستم زراعتی اشتراکی / سفخوزی / بحیث اولین رئیس سفخوز در تاشکند انتخاب شد. ولی در باطن پدر او و امثال شان چهره های بودند که با تسلط کامل قوای روس بر ازبکستان و مناطق همجوارش - روس ها رمه از نو برده های نوکمونست محلی را بنام فراری / در جمع فراری های واقعی / - به افغانستان راندند تا مانند جلاللر و جلاللر ماندان در داخل تشکیلات دولت افغانستان خود را پینه سر زانوی دولت مردان خوش باور افغانستان بسازند که درین محدوده از تبصره زیاد و شمارش شان میگذرم .

جنابان خالدی و حسینی! لطفاً این واقعیت عینی خاطره دولت داری مرحوم اعلیحضرت محمد ظاهر شاه را بدقت بخوانید که آنرا در روم و سال ۱۹۸۳ از زبان شخص محترمه شاه دخت بلقیس / و مستقیماً نه دست دوم / شنیده ام :

«کالش بابہ جانم به سخن دوستان و خبرهای که برایش می رسید توجه و ازین قدر کاریز میر رفتن جلوگیری میکرد - روزی دختر بزرگم حمیرا گفت که یک صاحب منصبی بنام رحمت الله مشهور به بروت از من خواهش دیدن فوری و محرم حضور اعلیحضرت را کرد - و گفت که پنج دقیقه وقت میخواهم که از روز بد داخل دولت و حتی سقوط حکومت برای شان معلومات بدهم و سه مرتبه و مکرر خواهش کرد ولی جواب بابہ جانم این بود که ازین سخن ها زیاد شنیده ام و به حمیرا جان ۱۶ ساله هدایت دادند که با او حرف بزن که او چه میگوید - و البته جنرال رحمت الله بروت بعد ازین جواب **سرشویو بلدی جنت روان شد! و جناب جنرال ولی میگفت - کلای من که در قوای مرکز باشد افغانستان اداره میشود!**»

یقین دارم اگر جناب دوکتور خالدی و هم نظران شان؛ گذشته از همه آثار قلمی و زحمات عمری جناب سیستانی در عمق همین نوشته تازه شان در آیند - مکتب نوینی خوبی برای شان خواهد بود.

ولی بار کنید جواب این سوالم را خودم هم نمیدانم که: «ما چه وقت افغان! و آنهم با قلب پاک! - مسلمان میشویم؟؟»